دهه ۶۰ مسجد ارک تهران، زنده یاد استاد علی ابوالحسنی (منذر)، در کنار زنده یاد آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی

او به‌دلیل مواجهه با تقی‌زاده‌های زمان ترور و تخریب را به جان خرید

«استاد علی ابوالحسنی(منذر)، نمادی از تأثیر سلوک عبادی بر تاریخ‌نگاری» به روایت همسر

گزارش سیداحسان آراسته

۱۰سال از رحلت تاریخ‌نگار پرآوازه اسلام و تشیع، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی(منذر)، سپری شد. هم از این روی و در شناخت وجهی مغفول از سلوک او، در مقام «عارفی تاریخ‌نگار» با همسرش سرکار خانم دکتر سیدی، به گفت‌وگو نشسته‌ایم. امید آنکه علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

خانم سیدی! شما حدود ۳۰سال، از نزدیک با استاد ابوالحسنی (منذر) زندگی کردید و بیش از همه، از زوایای پنهان شخصیت ایشان باخبرید. البته حضر تعالی خودتان استاد حوزه و دانشگاه هستید و لذا قضاوت شما با همسران معمولی، متفاوت است. خب، ما درباره ویژگی‌های علمی و تحقیقی ایشان، فراوان شنیده‌ایم ولی دوست داریم این بار از زاویه‌ای متفاوت، به شخصیت مرحوم ابوالحسنی بنگریم و بیشتر به جنبه‌های اخلاقی و معرفتی ایشان بپردازیم. اگر تمایل دارید، بدون هیچ‌گونه تعارف، چهره واقعی استاد منذر را در این گفت‌وگو به تصویر بکشید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. نخست از فرصتی که برای این نشست فراهم کردید، تشکر می‌کنم. راستش را بخواهید در این ۱۰سالی که از درگذشت همسرم می‌گذرد، شاید چیزی حدود ۱۲همایش برای ایشان برگزار کردند و ویژه‌نامه‌های گوناگونی در تجلیل از ایشان انتشار دادند. من در اینجا از همه برگزارکنندگان آن، به‌طور ویژه تشکر می‌کنم، ولی ای کاش به سیره اخلاقی و قلمروهای معرفتی استاد بیشتر توجه می‌شد، چون مرحوم استاد منذر، تنها یک تاریخ‌نگار و محقق زبردست نبود، او یک عالم خودساخته و مهذب بود و لذا رفتار او برای همه الگویی سازنده است. به‌نظر من قضاوت خانواده و همسر یک دانشمند، خیلی مهم‌تر از قضاوت دیگران است، چون عیار شخصیتی او را نشان می‌دهد، که حرف و عمل او چقدر با هم تطابق دارد. با این حساب، اگر از من درباره شخصیت ایشان بپرسید، به‌عنوان همسر استاد و کسی که از نزدیک شاهد خلوت ایشان بودم و از نیمه پنهان زندگی او باخبرم، صادقانه می‌گویم که ایشان در یک جمله، «خاکی افلاکی» بود. این عبارت زیبایی است که حضرت آیت‌الله سبحانی درباره استاد به‌کار بردند و من هم شهادت می‌دهم که منذر همین گونه بود. خصلت‌های بسیار مهمی در ایشان جمع شده بود که در هر کسی جمع نمی‌شود، از جمله: صفا، خلوص، صداقت، صلابت، غیرت، محبت، انسانیت، مناعت‌طبع، تعهد، پختگی، فرزانگی، دورنگری، بی‌تکلفی، یکرنگی و دلسوزی، که مجموعه اینها از ایشان، مردی محبوب و دوست‌داشتنی ساخته بود و او را به یک شخصیت تکرارنشدنی، برای همه ما تبدیل کرد. خدا را شاهد می‌گیرم که آنچه در خلوت و جلوت از مرحوم منذر دیدم، هیچ تفاوتی با هم نداشت. صادقانه می‌گویم که حرف و عمل ایشان یکی بود و هر آنچه شما در آثارش می‌بینید، من بی‌کم و کاست، در احوال و رفتارش دیده‌ام. چرا؟ چون اهل شعار دادن نبود و اصلاً برای «نام» و «نان» کتاب نمی‌نوشت، بلکه سطر سطر آثارش، مثل گدازه‌ای - که از آتشفشان دل پرسوز و گدازش برآید - فوران می‌کرد و بر صحیفه دفتر فرومی‌ریخت، برای همین حرفش به دل می‌نشست و کارش ماندگار می‌شد. او به‌معنای واقعی کلمه، یک عالم ربانی، دلداده بی‌قرار حضرت ولی‌عصر (حضرت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) و شاگرد مکتب امام جعفر صادق (علیه‌السلام) بود. منذر، قبل از اینکه یک تاریخ‌نگار متفکر باشد، یک انسان خودساخته بود که اگر در عرصه‌ای وارد می‌شود و قلم می‌زد، جز عمل به وظیفه انسانی و الهی، به چیزی نمی‌اندیشید. او به راستی از نمادهای پاکی و صداقت در روزگار ما بود و با رفتنش، داغی بر دل ما گذاشت، که هیچ‌گاه سرد نمی‌شود. البته من چیزی را که به چشم خودم دیدم روایت می‌کنم، نه آنچه دشمنان قسم‌خورده ایران و تشیع (مثل بهائیت، وهابیت، حزب توده، گروه فرقان، غرب‌گرایان دین‌ستیز، تاریخ‌نویسان سکولار و امثال آنها) درباره استاد منذر می‌گفتند، چون آنها می‌دانستند با چه سد بزرگی روبه‌رو هستند و توان مقابله علمی با او را ندارند، لذا برای مواجهه با ایشان، راهی جز ترور و تخریب نداشتند. این بود که بارها دست به ترور او زدند و کوشیدند تا فضا را به انواع تهمت‌ها مسموم کنند ولی هر نقشه‌ای که اجرا کردند، نتیجه معکوس داد و بر استقامت همسرم افزود و محبوبیت او را روزافزون کرد! بنابراین من به آنچه می‌گویم اعتقاد راسخ دارم و اصلاً با کسی تعارف ندارم، لذا اول از همه واقعیت را گفتم تا معلوم باشد ما داریم درباره چه شخصیتی حرف می‌زنیم و چه افق‌هایی را باید درنظر بگیریم.

شما چشم‌اندازی جالب و نمایی متفاوت را از عالمی تاریخ‌نگار برای ما ترسیم کردید. حضر تعالی به لحاظ تحصیلات آکادمیک، اشراف خوبی در اصول روان‌شناختی دارید و در تحصیلات حوزوی هم، با مبانی اخلاقی آشنا هستید. حالا با اشرافی که در این دو عرصه دارید، اگر سلوک معنوی و بینش معرفتی استاد منذر را تحلیل کنید، مبحث جذابی می‌شود. شما فضای سلوکی و سیره اخلاقی ایشان را چگونه یافتید؟

سؤال بسیار مهمی پرسیدید که خوب است جواب آن را از زبان خود استاد بشنوید. اتفاقاً بعد از درگذشت مرحوم منذر، یک دفتر قدیمی از ایشان پیدا شد که کاغذهای آن کاهی و خیلی زرد شده بود. به‌نظرم استاد منذر در آن اوراق، در پی نوشتن مرامنامه خود بوده و با یک صفا و خلوصی، این دلنوشته را رقم زده است. ادب و معرفت و فروتنی، در این یادداشت موج می‌زند، مخصوصاً آنجا که می‌نویسد: «اما راقم این سطور، بی‌هیچ تعارف باید بگوید که چیزی ندارد که از آن دم زند، یا بدان امیدوار باشد. عمرش از مرز چهل درگذشته و آفتاب جوانی به سرعت، روی در تراجع دارد، ولی طومار عمل از طاعت و عبادت خالی است! به قول آن بزرگ:

«قافله رفته است، عقب مانده‌ام
خیره به صحرای طلب مانده‌ام».

و به تعبیر شیخ بهائی رضوان‌الله علیه:

نه اشک روان، نه رخ زردی!
الله‌الله! که چه بی‌دردی

چنانچه عملی هم موجود باشد، معلوم نیست که از بوته نقد ناقد چگونه بیرون آید؟ که فرموده‌اند: «خَلِّصِ العمل فانّ النّاقدَ بصیر بصیر!» امیدی اگر هست - که بسیار هم هست - به عشق و حبی است که اباً عن جد به ساحت پاک ائمه نور ورزیده است، صلوات‌الله علیهم اجمعین. به قول ابن فارض، که معادل حافظ شیرازی ما در مصر است:

ذهبِ العمرُ ضیاعاً وانقضی
باطلاً إن لم افز منک بشیئ
غیرَ ما اولیتَ من عِقدی ولا
عتره المبعوث حقا من قصی

خوشبختانه اگر در دیگر اعمال، آلودگی به ریا و سمعه در کار باشد، در این یکی - عشق به محمد و آل محمد(ص) - به لطف الهی خالص بوده‌ام». استاد ابوالحسنی در ادامه انگشت روی اصل بسیار مهمی می‌گذارد که سیر و سلوک و مشی و مرام زندگی ایشان را روشن می‌کند و برای همه ما درس‌آموز است. ایشان می‌نویسد: «استادم لنکرانی به ما آموخته است که بنای تشیع، بلکه توحید و انسانیت، بر «تولّی» و «تبرّی» است. چه، اگر «جاذب الی الخیر» و «صارف عن الشر» نباشد، انسان اصولاً به سراغ معنویت و توحید نمی‌رود و اگر معنویتی هم موجود باشد، درشوره‌زار سبزی‌سوز فساد می‌میرد: «ثم کانَ عاقبة الذین اساؤُا السوأی أن کذّبوا بآیات‌الله». در این میان، «تبری»

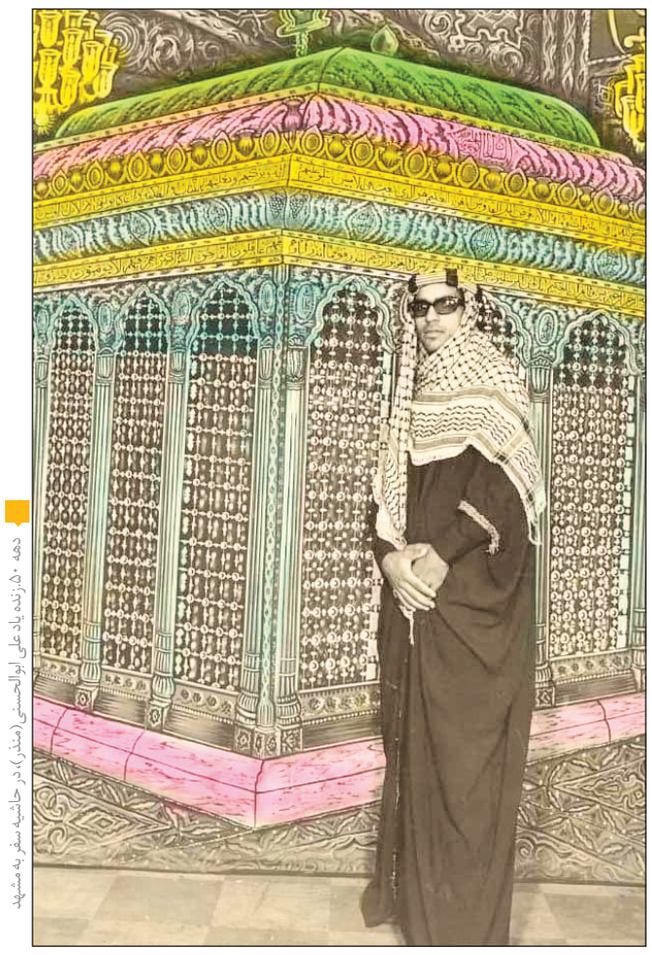
دهه ۵۰، زنده یاد علی ابوالحسنی (منذر)، در حاشیه سفر به مشهد

ابوالحسنی تنها به افشای تقی‌زاده‌ها و کسروی‌ها و روحانی‌نمایانی مثل شیخ ابراهیم زنجانی نپرداخت بلکه به مصاف تقی‌زاده‌ها و کسروی‌های زمان و نیز روحانی‌نمایان منحرف عصر خویش رفت و خطر ترور و تخریب را به جان خرید. او در زندگی خانوادگی هم، تک‌تک رفتارهایش، از شور دیانت‌خواهی بود و شیرازه زندگی مشترک ما، براساس «تولی و تبری» شکل گرفت!

مبنای سلوکی ایشان، بر نوع تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری‌اش تأثیر گذاشت. یعنی اگر ایشان حقیقت دینداری را، تولّی تام به اولیای نور و تبرّی کامل نسبت به اولیای طاغوت می‌دانست، این نگاه را به چگونگی حرکت تاریخی بشر هم سرایت می‌داد و می‌گفت: انسان هدایت یافته، باید تمام سرمایه و آبرو و اراده خود را، زیر چتر ولایت و برائت بیاورد و همه را خالصانه، در راه پروردگار منّان و انبیاء و اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) خرج کند

مایه‌ای بیشتر می‌طلبد. زیرا هرچند حفظ و اظهار «تولی» نیز خالی از دغدغه و زحمت نیست اما این تبری است که «سر می‌شکند دیوارش». ولی چه باک که عنایات و الطاف ویژه الهی و خیرات و برکات خاص خداوندی، عمدتاً میوه رنج و مزد صبری است که انسان در راه تولی - وخصوصاً - تبری، تحمل می‌کند و اساساً بی این دو، زندگی به جز برهوتی از پوچی و بیهودگی نیست: هل الدین الا الحبّ و البُغض. بنابراین:

رنج راحت شد چو مقصد شد بزرگ
گرد گله، توتیای چشم گرگ».

[پایان دلنوشته استاد].

فقراتی را که از این نوشتار خواندید، جدید و منتشر نشده است. به‌نظر شما از این دلنوشته، چه نکاتی قابل‌استفاده و دسته بندی است؟

من قبلاً در مصاحبه با روزنامه جوان و خبرگزاری تسنیم، از خاطراتم با مرحوم منذر گفته‌ام و الان به جای خاطره‌گویی، می‌خواهم با توجه به این مرامنامه‌ای که خواندم، زیربنای سلوکی استاد را بیان کنم. اولاً: ایشان مبنای سلوکی و عرفانی خاص خود را، براساس «تولی و تبری» استوار می‌کرد. دستورالعمل سلوکی و ریاضتی استاد، براساس تولی و تبری بود و اصلاً به ریاضت‌های بیگانه از تبری - حتی اگر هزاران سال هم به طول بینجامد - اعتقادی نداشت. استاد عمیقاً معتقد بود که سلوک هدایتی و سعادتی، از توان بشر خارج است و خود انسان به تنهایی نمی‌تواند به رشد و هدایت برسد (إنَّ هُدَی‌الله هُوَ الهُدی: گر می‌برندت واصلی / گر می‌روی بی‌حاصلی)، بلکه با تولی به ولایت حق است، که به نور هدایت می‌رسیم و در نقطه مقابل، با ولایت طاغوت است که به ورطه ضلالت می‌افتیم. به علاوه، هر کدام از هدایت و ضلالت را، اولیاء و امامانی است و رشد بشر، بدون مرشد طریق، ممکن نیست (هَلَک من لیسَ له حکیمٌ یرشِدُه: بی‌پیر مرو تو در خرابات / هر چند سکندر زمانی)، به همین جهت استاد می‌فرمود: اگر دنبال هدایت هستید، باید دست توسل به دامن اولیای نور بزنید و دل را به کمند محبت آنان بسپارید. پس ایشان باطن دین و سلوک عرفانی را، در تولی کامل به ولایت الهیه و تبری جامع از اولیای طاغوت می‌دید. (من یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله، فقد استمسک بالعروة الوثقی). او دقیقاً به همین دلیل، سرسپرده اهل‌بیت(ع) و فدایی امیرالمومنین(ع) بود. استاد ابوالحسنی در این نوع نگاه و سبک سلوکی، بیشتر وامدار ۲شخصیت بود: یکی پدرش حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد ابوالحسنی و دوم آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی. پدرش از کودکی به او آموخته بود که «جز طریق اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع)، راه نجاتی نیست و بقیه هر چه هست، ضلالت و گمراهی است». استادش مرحوم لنکرانی نیز، کراراً این شعر را می‌خواند که «خضر راهی جو که بالاتر ز موسی نیستی» و می‌افزود: «خضر راه ما، پیغمبر و اهل‌بیت او هستند». استاد منذر، هیچ فرصتی را برای عشق ورزیدن با نام و مرام اهل‌بیت(ع) از دست نمی‌داد و اساسا یکی از رموز ارادتش به استاد لنکرانی، همین بود.

به نکته مهمی اشاره کردید. در زندگی و آثار ایشان، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی حضوری نمایان دارد. رمز این وابستگی و پیوستگی آشکار را در چه می‌دانید؟

زندگی مرحوم لنکرانی از آغاز تا فرجام، بر پایه عشق بود؛ عشق به خداوند، عشق به اهل‌بیت(ع) و عشق به میهن اسلامی. آقای منذر، خانه شیخ حسین لنکرانی را «مدرسه عشق و سیاست و دینداری» می‌دانست و از مرحوم لنکرانی نقل می‌کرد: مذهب تشیع، مرام عشق و شیفتگی به حقیقت است. بدین جهت، عشق به پیامبر اکرم و خاندان مکرم ایشان(ع)، از بارزترین ویژگی‌های منذر بود که در جمیع شئون زندگی‌اش ظهور چشمگیری داشت و این روحیه در سیره خانوادگی و آثار علمی او جریان یافت. لذا حتی زمانی که برای بچه‌های خردسالش خوراکی می‌خرید، مثلاً نام آن خوراکی خوشمزه را «نیمه شعبانی» گذاشته بود، یا از همان نوجوانی، سیر مطالعات دینی برای بچه‌ها مشخص کرده بود، تا علایق و سلایق آنها را، طبق گرایش‌های مذهبی بار بیاورد. ثانیاً: ایشان سیره جهادی - سیاسی و برائتی را، در خود جمع کرده بود و لذا هر دو طیف «انقلابی» و «برائتی»، به ایشان معتقد بودند. او «تولی» را بسیار مهم می‌دانست، اما می‌گفت «تبری» مایه بیشتری می‌طلبد. او نه‌تنها به سمت ولایت طاغوت منحرف نشد بلکه به مصاف با طاغوتیان و دشمنان ائمه هدی(ع) می‌رفت و بیشترین ضربه را به جبهه باطل وارد می‌ساخت و در حد توان، جلوی سقوط دیگران در جبهه طاغوت را می‌گرفت. در حقیقت، ایشان جزو عالمان مجاهد بود، نه قاعدین عزلت‌نشین و روح او در همین جهاد و مجاهده بود که در کوره ابتلا پخته و ساخته شد و اگر در قیامت مقاماتی به او بدهند، از همین همت والاست. گاهی در اوج تهدیدها و ترورهای دشمن می‌فرمود: افتخار من این لباس سربازی امام زمان (عج) است و اگر بدخواهان می‌خواهند سرم را از تنم جدا کنند، دوست دارم در همین لباس مقدس سرم جدا شود. رمز علاقه ایشان به شخصیت‌هایی چون «شیخ فضل‌الله نوری»، «ادیب پیشاوری»، «ملاقربانعلی زنجانی»، «ملاعلی کنی» و... در همین سیره جهادی و اجتهادی بود.

مبنای سلوکی ایشان، تا چه حد بر تاریخ نگاری او مؤثر بود؟

از قضا مسئله سوم همین است که مبنای سلوکی ایشان، بر نوع تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری‌اش تأثیر گذاشت. یعنی اگر ایشان حقیقت دینداری را، تولی تام به اولیای نور و تبری کامل نسبت به اولیای طاغوت می‌دانست، این نگاه را به چگونگی حرکت تاریخی بشر هم سرایت می‌داد و می‌گفت: انسان هدایت‌یافته، باید تمام سرمایه و آبرو و اراده خود را، زیر چتر ولایت و برائت بیاورد و همه را خالصانه، در راه پروردگار منان و انبیاء و اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) خرج کند و این حرکت باید از محدوده شخصی و فردی به گستره «تاریخ و اجتماع» سرایت یابد، به این صورت که حضور انسان در تکامل تاریخ، بایستی حتماً به گسترش و تکامل ولایت اولیای الهی در عالم بینجامد و هر کس تا عصر ظهور، به اندازه ظرفیت خودش ایفای نقش کند. براساس این سلوک، حرکت ما با فلسفه خلقت بشر - که همان پرستش جهانی توحیدی برای همه آحاد بشر و اهتزاز پرچم حاکمیت توحید بر فراز دنیاست - سنخیت می‌یابد. از اینجا معلوم می‌شود که چرا ایشان شأن اصلی خودش را، بازگرداندن دین به برداشت‌های تاریخی می‌دید، چون مهم‌ترین حرکت طاغوت در برابر اولیای نور را، در ۲محور «سقیفه» در تاریخ اسلام و «رنسانس» در عالم غرب می‌دید که هر دو با حاکمیت توحید تقابل داشتند. لذا در خط تاریخ اسلام، به مواجهه سخت با کودتاچیان سقیفه و امویان و عباسیان برخاست و در عرصه تاریخ معاصر، جوهره غرب پس از رنسانس را به نقد کشید و اومانیسم فرهنگی (لیبرالیسم و کمونیسم) و اومانیسم سیاسی (استعمار و ماکیاولیسم) را آسیب‌شناسی کرد. پس عرصه تاریخ برای استاد، سنگری برای دفاع از دین در بستر تقابل جریان حق و باطل بود و نخ تسبیح مباحث ایشان، دیانت‌خواهی و حق‌طلبی. هم از این روی اگر از «گاندی» و «محمد مسعود» هم می‌نوشت، به تأثیرپذیری آنها از تمدن اسلامی می‌پرداخت و اگر به تاریخ مشروطه عنایت ویژه داشت، آن را عرصه تاخت و تاز تاریخ‌نویسان دین‌ستیز با سویه‌های «مارکسیستی»، «ناسیونالیستی» و «لیبرالیستی» می‌دید، یعنی همان کسانی که سکولاریزه کردن ایران را از اسلام و تشیع می‌خواستند. حساسیت استاد نسبت به شیخ شهید فضل‌الله نوری هم همینگونه بود، چون آن بزرگمرد جزو پیشگامان مواجهه با غربزدگی و افکار الحادی بود و سلوک جهادی و برائتی داشت. مرحوم استاد تنها به افشای تقی‌زاده‌ها و کسروی‌ها و روحانی‌نمایانی مثل شیخ ابراهیم زنجانی نپرداخت، بلکه به مصاف تقی‌زاده‌ها و کسروی‌های زمان و نیز روحانی‌نمایان منحرف عصر خویش رفت و خطر ترور و تخریب را به جان خرید. استاد در زندگی خانوادگی هم، تک‌تک رفتارهایش از شور دیانت‌خواهی بود و شیرازه زندگی مشترک ما، براساس «تولی و تبری» شکل گرفت.

تاریخ مقاومت

رؤیای بیداری

کتاب «رویای بیداری» نوشته نسرین پرک، بر اساس خاطرات شفاهی زینب عارفی، همسر شهید مدافع حرم، مصطفی عارفی نگارش یافته است. این کتاب که نخستین اثر از مجموعه کتاب‌های «تاریخ شفاهی زنان قهرمان» نشر ستاره‌ها محسوب می‌شود، روایتگر زندگی ساده اما با صفای زن و شوهر جوانی است که زندگی مشترک خود را با کمترین امکانات اما امیدوار به الطاف خداوند و روزهای روشن آینده شروع می‌کنند، صاحب فرزندانی می‌شوند و چرخ زندگی کم‌کم روی ریل رونق و آرامش می‌افتد اما مرد زندگی، مصطفی عارفی، وقتی می‌بیند داعش حرم ائمه معصومین در عراق و سوریه را تهدید می‌کند، بار سفر می‌بندد و عازم نبردی سرنوشت‌ساز و جهاد در راه حق می‌شود. او در این راه به شهادت می‌رسد و خانواده‌اش در سال‌های فراق و دلتنگی عزیز سفر کرده خود، میزبان رئوف و مهربان‌ترین رهبر آزاده جهان، مقام معظم رهبری می‌شوند و حلاوت این میزبانی و دیدار شیرین و خاطره‌انگیز برای همیشه در کام و دل این خانواده شهید مدافع حرم ثبت و ماندگار می‌شود. کتاب رؤیای بیداری با نثر ساده و دلنشین و پرداخت و روایتگری حرفه‌ای و ماهرانه نگارش یافته و نویسنده با بهره‌گیری از انواع تکنیک‌های نویسندگی، مقاطع مختلف زندگی زینب و مصطفی عارفی را در قالب زندگینامه داستانی روایت کرده است. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «یک روز آقا مصطفی با سه تن از دوستان بسیجی‌اش به نام‌های جواد کوهساری، محمد اسدی و محمد جاودانی آمدند خانه. درباره درگیری‌های عراق و سوریه صحبت می‌کردند. از رفتن می‌گفتند. قبلا من و آقامصطفی مفصل درباره این موضوع صحبت کرده بودیم.»

تاریخ انقلاب اسلامی

محله حاجی

کتاب «محله حاجی» نوشته بهناز ضرابی‌زاده، درباره ۲نوجوان است که در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب در همدان زندگی می‌کنند. در این کتاب، نویسنده علاوه بر روایت ماجراجویی‌های این دو به نقش پررنگ حاجملاعلی همدانی در مهم‌ترین اتفاق تاریخ معاصر ایران می‌پردازد و حواشی وفات وی را به تصویر می‌کشد. ملاعلی همدانی یکی از فقهای محبوب در میان مردم همدان محسوب می‌شود و با وجود اینکه از مرگ وی سال‌ها می‌گذرد اما همچنان چهره شناخته‌شده‌ای است. او نقش پررنگی در شکل‌گیری انقلاب سال ۵۷ داشت و زمان پیروزی در قید حیات نبود تا ثمره تلاش‌های خود را به چشم ببیند. بهناز ضرابی‌زاده تلاش کرده تا در کتاب محله حاجی به این موضوع بپردازد. با مرور کتاب به‌نظر می‌رسد نویسنده احساس کرده آنطور که باید و شاید به اهمیت این شخصیت برجسته توجه نشده و نقش وی در شکست حکومت پهلوی مغفول مانده است. با مرور وقایع تاریخی آن دوران متوجه می‌شویم این شخصیت به حدی مهم است که حتی مردم تشییع جنازه وی را تبدیل به تظاهراتی علیه سلطنت می‌کنند. با مطالعه این کتاب، مخاطب ۲نوجوان همدانی را در کوچه‌پس کوچه‌های همدان همراهی کند و زمانی که این دو درگیر انقلاب و تظاهرات می‌شوند مخاطب هم اتفاقات سال‌های نزدیک به انقلاب اسلامی را از منظری دیگر بخواند و به جایگاه ملاعلی همدانی در هدایت مردم بیشتر پی ببرد.

تاریخ دفاع‌مقدس

هیام

کتاب «هیام» نوشته لیلا قربانی، روایتی از دوران دفاع‌مقدس است که از لحظات سخت جنگ، زنان و فرزندانی می‌گوید که در شرایط جنگی گرفتار شده‌اند. هیام روایتی است که از فرزندان دوران دفاع‌مقدس صحبت می‌کند. جنگی ۸ساله و ناخواسته که در این میان در گرفته و اتفاق‌های ناگواری که اتفاق افتاده است. گازهای خردلی که حتی به جنین هم رحم نمی‌کنند؛ همان گازی که حالا در ریه‌های شخصیت اصلی داستان جریان دارد. هیام؛ محصول عناصر جنگی ۸ساله جنگ عراق و ایران است که درون لایه‌های دهه ۹۰ عصر اخیر، جریان دارد. این جریان نیز به خوبی درون لایه‌های تاریخ دیده می‌شود که نمونه بارز آن واقعه هیروشیماست و اگر بخواهیم این حاشیه‌ها را ببینیم، سردشت و حلبچه نمونه چشمگیری است. روایت داستان در ۳بخش اصلی خلاصه شده است؛ قصه زنان عصر نبوی که قدم‌به‌قدم با مردان در صحنه نبرد در لباس حق و باطل حضور داشتند. قصه زنی که بین خواسته شخصی خودش از زندگی و خواسته عمومی جامعه برای کمک به آن گرفتار شده است و در نهایت قصه دخترجوانی که زندگی‌اش در معرض نابودی در سایه ادوات جنگی قرن حاضر قرار گرفته است. لیلا قربانی، نویسنده، درباره این کتاب گفته است: «در این داستان از تعبیر و تفسیر افکار شخصیت داستان پرهیز شده است چون می‌خواستم نقطه قوت این رمان، زبان همه‌فهم عامیانه باشد و خالی از پیچیدگی‌های گمراه‌کننده، تا در انتها برداشت‌های کیفی داستان به‌خود مخاطب محول شود ضمن اینکه تمام سعی‌ام بر این بوده است که یک شخصیت مردمی بسازم و از قهرمان‌سازی بپرهیزم».